

اعتدال؛ حتی در ساختار شکنی

■ آرش شفاعی

اشاره:

فرصت گفت‌وگو با دکتر ترانه جوانبخت شاعر ایرانی مقیم کانادا در سفر اخیر او به ایران روی داد. راستش را بخواهید فرصت بررسی و تحلیل شعر پست مدرن در ایران با همهٔ جار و جنجالهایی که پیرامونش می‌شود کمتر پیش آمده بود و من هم خواستم در گفت‌وگو با جوانبخت به عنوان کسی که خود را علاقه‌مند به شعر پست مدرن معرفی می‌کند و سابقهٔ آشنایی با شعر پست مدرن جهان را نیز دارد، این فرصت را حداقل برای خودم فراهم کنم، اگر توانسته باشم!

■ بگذارید از اینجا شروع کنم که اصولاً پست‌مدرنیسم چه می‌گوید؟

پست‌مدرنیسم جنبشی فکری است که پیش‌زمینهٔ ظهور آن ارتباط سیاسی میان اروپا، آمریکا و کانادا بود و نخستین کسی که از آن حرف زد ژان فرانسوا لیونارد بود که در حدود سالهای دهه 60 تا 70 میلادی متن مفصلی در خصوص تغییر ساختار شهرهای اروپا تهیه کرد و به دولتهای اروپایی فرستاد. زمینهٔ ایجاد آن هم همچنان که می‌بینیم ادبیات نبود.

■ چه ضرورتی پیش آمد که غرب به پست‌مدرنیسم رسید؟ چه ایرادی در مدرنیسم بود که غرب را به این نتیجه رساند که از آن نیز بگذرد؟

■ اساس مدرنیسم بر نظریهٔ گفتمان غالب یا گفتمان کلان استوار بود. پست‌مدرنیسم این قاعده را نفی کرد و گفت این گفتمان باید تکه‌تکه شود. زیرا هر گفتمانی خود دارای هزاران و بلکه میلیونها گفتمان کوچک است. به همین دلیل پست‌مدرنیسم معتقد است که مدرنیسم جوابگوی نیازهای بشر نیست زیرا بر گفتمان غالب استوار و مجموعه‌ای از زیرساختهای کوچک است که هر کدام از آنها باید دیده شوند.

■ این ایده باعث چه تحولات عمده‌ای در ساختار فکری غرب شد؟

■ تأثیرگذاری زیادی در عرصه‌های مختلف گذاشت. مثلاً فمینیسم یکی از جنبشهای پست‌مدرنیستی دههٔ شصت به بعد فرانسه است که باعث ایجاد دگرگونی عمده‌ای در مطالبهٔ حقوق زنان اروپا می‌شد. البته بعدها دیدگاههای تندتری در این عرصه وارد شد که ممکن است برخی از آنها را در ایران حتی نشناسند و نشنیده باشند، دیدگاههایی که هویت انسان را کتمان می‌کرد و با تأکید بر عدم ثبات جنسیت، زندگی اجتماعی اروپا را به هم ریخت.

■ هر جا اسمی از پست‌مدرنیسم می‌آید، نام دریدا و فوکو به ذهن متبادر می‌شود تأثیر این دو بر پست‌مدرنیسم تا چه حد است؟

در ایران به اشتباه شیوع پست‌مدرنیسم را از دریدا و فوکو می‌دانند در حالی که اگر نیچه و هایدگر نبودند، مجالی به دریدا نمی‌رسید که بخواهد فلسفه را با ادبیات آشتی دهد. دریدا گفت در متن فقط يك معنا نداریم و نمی‌توانیم متن را جوری بخوانیم که از آن تعبیر واحد شود. از دریدا جالب‌تر نظریهٔ رولن بارت است که معتقد است نمی‌توانیم در متن عبارتی پیدا کنیم که ارتباط غیر مستقیم آن با قبل و بعدش به صفر برسد. به هر روی تئوری مرگ مؤلف که از پسا ساختارگرایی نتیجه می‌شود و نقش اول را به خواننده می‌دهد و معتقد است نویسنده در این میانه کارهای نیست از دریدا و بارت نتیجه گرفته می‌شود.

■ در فضای فکری امروز اروپا و آمریکا کدام تئوری طرفداران بیشتری دارد و سرانجام کدام يك غلبه خواهد کرد؟

■ رواج پست‌مدرنیسم، جایگاه مدرنیسم را تضعیف نکرده است و هیچ‌کدام نفر دوم نیست بلکه این دو ایده به صورت پارالل (موازی) پیش می‌روند. مثلاً در عرصهٔ ادبیات خود من دیده‌ام که شعرای این دو نحله با هم رقابت دارند و شاعران زیادی هستند که با شعر مدرن مطرح می‌شوند و جوایز جهانی می‌برند پس نمی‌شود گفت شعر پست مدرن باعث شده شعر مدرن از صحنه خارج شود. اما اینکه کدام يك دیگری را از میدان به در می‌کند به این بستگی دارد که کدام الگوی ذهنی، نیاز اجتماع، ادبیات و هنر را برطرف کند. این موضوع را زمان نشان خواهد داد. از سویی دیگر دیدگاه بسیاری از افراد برای زندگی اجتماعی در غرب هنوز هم بر مبنای مدرنیسم استوار است زیرا اساس پست‌مدرنیسم بر نفی ساختارهای ثابت استوار است.

■ به شعر برسیم، شعر پست مدرن از چه زمانی خود را مطرح کرد؟

■ جای تعجب است که علی‌رغم اینکه خود پست‌مدرنیسم را يك فرانسوی مطرح کرد، رویکرد به این ایده در ادبیات متعلق به آمریکاییها بود، نه فرانسویها.

چارلز اولسون به عنوان بنیانگذار شعر پست مدرن در دهه 70 بیانیه خود را منتشر کرد و پس از او هم شاعرانی نظیر رابرت کرلیلی و بیلی کالینز شعرهای مطرحی در این سبک سرودند که باعث شد رویکرد به شعر پست مدرن جدی‌تر از همیشه مطرح شود. البته شعر این شعرا در ایران شناخته شده نیست و متأسفانه شاعران پست مدرن ما با اولین اشعار پست مدرن

دنيا آشنایي ندارند.

مگر ادبیات مدرن به بن‌بست رسیده بود که نیاز به بن‌بست‌شکنی در آن حس شد؟

نه اینکه به بن‌بست رسیده باشد ولی آنها الگوی ذهنی جدیدی را در ادبیات جست‌وجو می‌کردند که داستان و شعر حالت خطی نداشته باشد و از يك موضوع همگن حرف زده نشود، اصولاً در هر دوره‌ای نیاز به تغییر در ادبیات وجود دارد، در زمانه ما حس می‌شود روند ذهنی ادبیات تغییر کرده و ما هم در ایران نمی‌توانیم در حد شعر سپید بمانیم چون در دنیا 40 سال است نوع دیگری از شعر مطرح شده و ما هنوز آن را به طور کامل نشناخته‌ایم.

آیا شعر پست مدرن مولفه یا ممیزه خاصی دارد؟

مؤلفه‌های ثابتی ندارد ولی ویژگی‌های ثابتی دارد مثل ساختار شکنی، چند صدایی، بازیهای زبانی و تصویر اسکیزوفرنی. در شعر پست‌مدرن ساختار خطی که براساس آن ابتدا و انتهای شعر مثل هم باشد نداریم بلکه این نوع شعر ساختار خطی معمول را می‌شکند. مثلاً با ایجاد چند صدایی (پلی فونیک) روایتها و زبانهای مختلف را وارد شعر می‌کند. البته باید دانست که ورود روایتها و زبانهای متعدد باید با تغییر حس همراه باشد.

راجع به این تصاویر اسکیزوفرنی بیشتر بگویید.

در شعر کلاسیک و مدرن هم تصویر یا ایماژ داریم که در طول شعر تغییر نمی‌کند بلکه به صورت تشبیه یا استعاره استفاده می‌شود ولی در شعر پست مدرن تصویر در داخل شعر می‌شکند و می‌تواند تعداد زیادی به دست بدهد و در نهایت نیز به تصویر اولیه برمی‌گردد. تصویر اسکیزوفرن از مؤلفه‌های اساسی شعر پست مدرن است که اگر در شعری باشد فرم، ساختار و معنا را به هم می‌ریزد.

تصویر را می‌شکند و شاعر در لحظاتی که شعر تحت کنترل او نیست با اجراهای زبانی و حسهای مختلف ساختار خطی اثر را در هم می‌شکند و نهایتاً به تصویر اولیه باز می‌گردد.

همچنان که گفتید پست مدرنیسم تجربه‌ای بود که از دل تجربیات تاریخی غرب برآمد یعنی آنها از رنسانس به مدرنیسم و نهایتاً از مدرنیسم به پست مدرنیسم رسیده‌اند. آیا می‌توان این تجربه تاریخی را به کشورهایی که در مرحله‌های پیش از مدرنیسم هم قرار دارند تعمیم داد؟

به هر حال هر جامعه‌ای به زمانهای مختلفی برای طی کردن این فرایند نیاز دارد، بعضی اعتراضی را که شما مطرح کردید، عنوان می‌کنند ولی اگر فرض کنیم ما یک یا دو قرن دیگر برای طی کردن مدرنیسم پیش رو داشته باشیم رسیدن به تجربه‌های جدیدی که جهان با آنها روبه‌روست برای جوامعی مثل ما به یکی دو قرن بعد موکول می‌شود. من معتقدم زبان فارسی آن قدر غنا دارد و ساختارهای زبانی مطلوب و مفیدی در اختیار ماست که بهتر است الان که در حال تجربه هستیم، این تجربه و رویکرد روز را هم وارد شعرمان کنیم و آن را به آینده‌ای دور موکول نکنیم.

اصلاً چه احتیاجی به این تجربه داریم؟ بهتر نیست روند تاریخی و طبیعی زبان و فرهنگ خودمان را پی بگیریم و تجربه‌های ادبی غرب را گرته‌برداری نکنیم؟

وقتی يك ذهنیت، طرح و الگو در حوزه‌های علمی، سیاسی، اجتماعی یا هنری در جهان مطرح می‌شود و جامعه ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد ما نمی‌توانیم نسبت به آن بی‌تفاوت باشیم و بدون اعتنا به این فضا حرکت کنیم و این ساختار ذهنی را تجربه نکنیم.

وقتی ادیبان و شاعران ما می‌توانند از همه ساختارهای زبانی استفاده کنند و می‌توانیم در این ابده ذهنی جدید نیز شعر و داستان بیافرینیم، چرا باید خود را محدود کنیم و جلوی تجربه‌های تازه را بگیریم؟ البته ممکن است اعتراض شود که ما هنوز دوران مدرنیسم را کامل طی نکرده‌ایم، می‌تواند کارکرد ادبیات مدرن هم ادامه پیدا کند، کسی که منکر آن نیست.

ولی به نظر می‌رسد شما يك تجربه تاریخی و اجتماعی را به تجربه‌ای شخصی و فردی تقلیل می‌دهید. شما می‌گویید ما می‌توانیم آدمهای پست مدرن داشته باشیم در حالی‌که جامعه سنتی است.

ما نمی‌توانیم ذهنیت همه افراد جامعه را به آن حد ارتقا دهیم که از مرحله سنتی بگذرند. ادبیات ما حتی نتوانسته است آدمها را مدرن کند پس چرا این ایراد را به مدرنیسم نمی‌گیرید؟ مگر شعر مدرن فروغ توانسته ذهنیت سنتی همه دختران ما را عوض کند.

ولی ادبیات که نیامده این کارکرد را داشته باشد که مثلاً ذهنیت عوض کند.

پس در عرصه پست مدرن هم این حرف قابل تسری است، ادبیات پست مدرن هم نمی‌تواند دید همه افراد جامعه را ارتقاء دهد یا اینکه اصلاً بخواهد ارتقاء بدهد. البته این را هم بگویم که فردی که شعر پست مدرن می‌گوید، حتی در نوع زندگی خود نباید در چارچوب زندگی مدرن کشورش بگنجد. کسی که این‌گونه شعر می‌گوید و در پی شکستن ساختارها و اجرای شعر غیرهمگن است، محصولات فکری و از آن مهم‌تر زندگی خودش هم نباید تک‌خطی باشد. هر شاعری باید شعر خودش را زندگی کند، پس کسی که مدل زندگی و شعرش مطابق الگوهای شعر متفاوت است نباید ساختار همگن در زندگی‌اش داشته باشد، اگر این فرد دیروز و امروزش مثل هم بود، آدم تک‌خطی است و نمی‌تواند مدعی شود که من شاعر شعرهای متفاوت هستم چون خودش متفاوت نیست. البته شاید این‌گونه آدمها در چارچوب سنتی جامعه‌شان زیر سؤال هم بروند.

مشکل عمده‌ای که شعر پست مدرن ما دارد این است که خیلی بوی ترجمه می‌دهد نمی‌شد این شیوه را بومی کنیم، ایرانی کنیم و بعد تبلیغش کنیم؟

نظر من با شما یکی نیست. مدل شعر متفاوت ما با شعر زبانهای دیگر یکی نیست بلکه مختص زبان ماست و اصطلاحاتی که در آن داریم، معادل ندارد و قابل ترجمه نیست، خاص شعر فارسی است.

البته برخی شاعران ما برای اینکه رنگ و بوی وارداتی شعر متفاوتشان را کم کنند آن را در قالبهای سنتی می‌ریزند، به نظر شما این نقض غرض نیست؟

ایرادی در این نمی‌بینیم، این هم یک نوع شعر است، حال قالب قالبهای قدیمی است. من معتقدم که باید به هر تجربه‌ای در ادبیات اجازه بروز داد، نه اینکه اینجا به صرف اینکه قالب سنتی است و زبان متفاوت چشم‌پوشی شعر را رد کرد به هر حال این هم یک نوع دیدگاه است و نباید حذف شود چون امکانی را در برابر ما قرار داده است. ممکن است ایراد یا اعتراض برانگیزد ولی به هر حال باید از همه ساختارها قالبها و امکانات و ظرفیتهای زبان استفاده کرد.

با این وصف در این میانه حجم عمده‌ای از انرژی و فرصت در این تجربه‌های ناکام می‌سوزد.

نه به نظر من انرژی‌های هدر نمی‌رود. به هر حال هر کس می‌تواند استعداد خودش را در زمینه‌ای که می‌تواند پیاده کند.

به نظر شما کدام دیدگاه رایج در شعر فارسی به نتیجه می‌رسد؟

من به شخصه شعر متفاوت را دوست دارم ولی با افراط‌گری موافق نیستم. بعضیها برای اینکه معناگرایی را در شعرشان به دیگران قالب کنند کلماتی را ردیف می‌کنند و کنار هم می‌نویسند که هیچ ارتباطی با هم ندارند و اسم آن را هم شعر می‌گذارند. در صورتی که شعر هر چند متفاوت باشد باید زیبایی داشته باشد و مخاطب از آن لذت ببرد. در صورتی که برخی به اسم معناگرایی و ساختارشکنی آن قدر کلمات بی‌ارتباط به خورد خواننده می‌دهند که خواننده اصلاً از این نوع شعر زده می‌شود.

حتی برخی از بازیهای زبانی پتانسیلی است که می‌شود از آن به نفع شعر استفاده کرد به دلیل نداشتن توانایی لازم راه افراط را می‌روند و مخاطب را بازی می‌دهند در حالی که اگر مؤلفه‌های شعر پست مدرن را رعایت کنند نیازی به این‌گونه استفاده‌ها نیست.

جریان شعر فارسی در خارج از مرزها چگونه است؟ چقدر زنده است و آیا دوری از اتمسفر زبان فارسی و مرکز و مدار این زبان، باعث تضعیف شعر شاعران خارج از کشور نشده است؟

اولاً من به ادبیات مهاجرت به عنوان یک تیتراژ اعتقاد ندارم چون کسانی که به طور مرتب در حال رفت و آمد به ایران و خارج هستند و ذهنشان هم به یک زبان محدود نیست می‌توانند دیدگاههای زبانهای دیگر را بگیرند و شعر فارسی خود را هم غنی‌تر کنند. اعتقاد من این است که شاعر نباید به یک زبان محدود باشد، استفاده از تجربه‌ها و امکانات زبانهای دیگر می‌تواند تجربه‌های او را در زبان مادری هم تقویت کند.

از طرفی زبان مادری هیچ وقت فراموش نمی‌شود، مغز انسان به اینکه شبانه‌روز گویش یا شنیدار زبان مادری را تکرار کند احتیاجی ندارد و ضمن اینکه مطالعه کتابها و تجربه‌های روز شعر فارسی هم نیازی به مکان خاص ندارد، در داخل و خارج می‌توان از تجربیات شعر مادری تغذیه کرد. همچنان که شاعران ایرانی در خارج مثلاً در کانادا و فرانسه جلسات هفتگی فعالی دارند و سایتها و کتابهای شعر را می‌شناسند و در حال تغذیه مدام هستند. اغلب هم شعر مدرن کار می‌کنند و شعر کلاسیک کمتر در بین آنها جریان دارد.

در دانشگاه تورنتو بچه‌ها فعالانه کار می‌کنند، سخنرانی می‌گذارند، در زمینه‌های مختلف می‌نویسند و ادبیات روز را تجزیه و تحلیل می‌کنند. یک مجله اینترنتی فعال به نام قاصدک دارند و مجله شهروند هم هست که هر هفته دو روز در مونترال، ونکوور و تورنتو منتشر می‌شود.

به هر حال شاعران آن طرف آب مرتب به ایران می‌آیند و تجربه‌های داخل کشور را لمس می‌کنند. گروهی پناهندگان سیاسی هستند که نمی‌توانند به داخل کشور بیایند و آنها هم اغلب طرفدار ادبیات نیستند.

چقدر سعی کرده‌اید ادبیات داخل کشور را به مخاطبان غیر ایرانی معرفی کنید؟

در فکر این هستیم که با کمک برخی از دوستان مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه بچه‌های فعال در ایران را ترجمه کنیم.

آشنایی شعری داخل کشور را با ادبیات جهان چگونه می‌بینید؟

متأسفانه در داخل ایران بسیاری از شاعران معاصر و مطرح قرن بیستم روسیه، آمریکا، ایرلند و انگلیس شناخته شده نیستند. جریان ترجمه در ایران اغلب شخصی و ذوقی بوده است و به نظر من در این زمینه دولت هم می‌تواند وارد عمل شود. مثلاً در سفارتخانه‌ها و رایزنیه‌های فرهنگی بخشی برای آشنایی، معرفی و ترجمه ادبیات کشورهای جهان ایجاد کند و در انتقال این تجربه‌ها به داخل مؤثر باشد.

زبان فارسی، میراث مشترک و بزرگ همه ماست، آیا تلاشی در جهت ارتقاء و غنای این زبان در خارج می‌شود؟

تا آنجایی که خود من مشاهده کردم دپارتمان زبان و ادبیات فارسی در سوربن فرانسه فعالیت زیاد و قابل توجهی در بخش ایران‌شناسی داشته است و در کتابخانه بزرگ آن دانشجویان علاقه‌مند زیادی را دیده‌ام.

با سپاس از شما که به پرسشهای ما با حوصله پاسخ دادید.